

تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی

تألیف برتولد اشپولر،
ترجمه دکتر جواد فلاطوری
از انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب
(بخش اول) ۱۳۴۹

این اثر نام آور آقای برتولد اشپولر، ایرانشناس معروف آلمان که تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی را مخصوصاً از دیدگاه تمدن و فرهنگ بررسی می‌کند، با آنکه بیست سالی از انتشارش می‌گذرد هنوز در باره تاریخ چهار قرن نخستین ایران اسلامی جامع‌ترین تحقیقی است که تاکنون انتشار یافته است و ترجمه حاضر هم این مزیت را دارد که مترجم آن را از روی نسخه شخصی مؤلف انجام داده است و تمام تصحیحات و اضافات متعددی را که استاد اشپولر در طی سالها و مخصوصاً در دنبال بررسیهای انتقادی مرحوم مینورسکی و دیگران در نسخه شخصی خویش آورده است در آن نقل کرده است.

متغیر عقل تاریخی پا می‌گیرند .
بر حسب گستردگی آن عرصه
میانی است که می‌توان بخت
آزادی انسانی به طور کلی ،
و نیز آزادی اجتماعی و سیاسی را ،
سنجید . اگر این عرصه زیر آوار
آگاهی جمعی برود ، دیگر آزادی
نمی‌تواند وجود داشته باشد -
تفاوتی نمی‌کند که قانون اساسی
دولتها ، نظم اقتصادی و مناسبات
تولیدی چگونه است . قدرت
سیاسی همواره در تاروپود
افزارواری (مکانیسم) خود گیر
می‌کند . این قدرت زیر نمود
کلیت به ضعف میبدل می‌شود اگر
تواند آزادی را شرط آغازین
خود قرار دهد . از این دو میدان
برد و نیروی تشکل کردار سیاسی
بدان وابسته است که در داخل فضای
خویش چقدر فاصله را می‌تواند
تحمل کند . بدان وابسته است که
فلسفه ، در میان میدان قدرت ، با چه
زوومندی و نیروی می‌تواند اعتراض
ببقدرت خویش را اعتبار بخشد .

پرتال جامع علوم انسانی

نقد کتاب

آزادی می‌آفریند ، در میان جامعه
چون تضادی مدام در برابر
افزارواری (مکانیسم) آگاهی
جمعی وجود دارد . به عنوان
متقابل وجود دارد ، به عنوان
اعتراضی علیه بازی کور «مفاهیم»
وجود دارد ، چون یاد آنچه راکه
حقیقتاً بوده است در برابر آن
واپس راندنهایی بسیج می‌کند که
از راه آنها نه فقط آگاهی جمعی
بلکه به اصطلاح علم نیز خود را
مستقر می‌سازد . وجود دارد ،
چون از راه پیشدستی انتزاعی به
آنچه خواهد آمد ، توهماتی را
درهم می‌ریزد که انسان با آنها در
میدان قدرت کامیابی به دست
می‌آورد . نه فقط مخل صلح که
محل نزاعها نیز هست . چون
همبازی نیست ، بازی خراب‌کن
است . نمی‌گذارد هیچ قدرتی
زنجیرش کند ، زیرا رسالتش این
است به یاد آورد که حقیقت خادم
انسانها نیست ، بلکه به عکس ،
انسانها فقط از این راه بختی برای
انسانی شدن به دست می‌آورند که
فرمانبرداری از حقیقت را بیاموزند .
فلسفه در معرض میدان قدرت ،
درافق حقیقت ایستاده است . تفاوت
میان قدرت و حقیقت موضوع است .
پس عرصه فلسفه در فضائی
میان میدان قدرت و افق حقیقت است .
وظیفه اش این است که آن عرصه
میانی را در نوردد و آشکارگر داند ،
زیرا فقط در آن است که چهره‌های

در ملاحظه کتاب چیزیکه در اولین نظر برای خواننده فایده اعجاب می شود احاطه فوق العاده مؤلف بر منابع تاریخ ایران درین دوره و آشنایی وی با پژوهشهایی است که پیش از وی، درین زمینهها در شرق و غرب انجام یافته است و البته آشنایی بهالسنه متعدد شرقی و غربی درین راه از اسباب عمده توفیق وی بوده است. کتاب بیشتر به بررسی مسائل مربوط به تمدن و فرهنگ ایران اسلامی نظر دارد و به همین سبب تصویری که از تاریخ این ادوار به دست می دهد از بسیاری جهات تازگی دارد.

این تصویر مخصوصاً معرفت این واقعیت است که ایران در طی این ادوار پر انقلاب، با آنکه آیین قدیم خویش را رها کرد، داعیه وحدت ملی و استقلال فرهنگی خویش را حفظ کرد و حتی توانست «به اسلام خصایل و صبغه های ایرانی ببخشد و سرانجام صورت ویژه ای در دین بوجود بیاورد» (کتاب حاضر / ۴ - ۳). دعوی اخیر آقای اشپولر قطعاً خالی از مبالغه نیست اما روی هم رفته تصویری که وی درباره نهضت های ایرانی این قرون عرضه می کند قبول این داوری را برای خواننده ایرانی آسان و حتی خوشایند می کند.

درباره علل و اسبابی که منجر به هجوم عرب به ایران شد هر چند تصور اشپولر روی هم رفته بیشتر

از تفسیرهایی که درین باب بوسیله کائناتی و بکتر عرضه شده است با تصور واحساس مورخان قدیم اسلام توافق دارد باز در طرز تبیین وی چیزی هست که تأمل و تردید خواننده را درین باره بکلی زایل نمی کند. در واقع وی محرک اصلی این هجوم را مخصوصاً دین جدید عرب می خواند و سعی امثال کائناتی را که خواسته اند بروز خستگی و قحطی جزیره العرب را عامل عمده تحریک اشتهای اعراب بشمرند رد می کند. البته وی حرص غارتگری تازیان را که به قول وی صفت ویژه تمام اقوام چادرتسین بشمار می آید و در مورد تازیان هم از قدیم معروف بوده است، بهطور قابل ملاحظه ای در این امر مؤثر می یابد، معذراً وی به این عنوان که حوادث سنوات اخیر - و البته مراد وی از این حوادث پیدایش حزب نازی و درگیری هیتلریهاست بادنیای برای احراز آنچه خود آنها Lebensraum (= فضای حیاتی) می خواندند - نیروهای مثبت یا منفی را که از یک عقیده جدید ناشی است نشان داده است ادعای مورخان قدیم را که توجه به دین و خدا ممکن است تأثیری چنین خارق العاده را همراه داشته باشد درین باب پذیرفتنی می یابد (کتاب حاضر / ۷ - ۶). با اینهمه معلوم نیست مؤلف چگونه توانسته است «حوادث اخیر» را که خود وی در هنگام تدوین مواد

کتاب با آن درگیر بیهای گونه گون داشته است فقط يك «عقیده جدید» بخواند و مسائل اقتصادی و حیاتی را که منتهی به پیدایش این «عقیده» و دستاویز تبلیغات امثال روزنبرگ، کارل اشمیت و دیگران شد نادیده گیرد؟ جالب این است که خود وی در مقدمه کتاب، جایی که نظری به منابع می اندازد، از فقدان منابعی که درین ماجراها معرفت روایات مخالف - مخالف روایات کاملاً عربی و اسلامی - باشد اظهار تأسف می کند (کتاب حاضر / ۴۳)، معذک درین مورد که روایات ایرانی در سخنانی که بهرستم فرخزاد در مذاکره با اعراب منسوب شده است محرک آنها را فقر و گرسنگی می داند آقای اشپولر به این روایات اعتنائی نمی کند و همچنان «عقیده جدید» را محرک آنها می شمرد.

اشپولر تسخیر ایران را در دنبال فتوح نخستین با مرگ یزدگرد سوم تقریباً خاتمه یافته تلقی می کند و آنچه را بعدها روی می دهد عبارت از ناراحتی ها و شورش های گوناگون می شمارد که «با فواصل بزرگ و کوچک تا زمان سقوط امویان . . . ادامه یافت» (۳۱/۳). درست است که آنچه وی ازین «ناراحتی ها» ذکر می کند بیشتر مبارزات خوارج است یا خلفا که به قول خود ایشان نهضتهائی بود که از خارج به ایران آمده بود اما خود این مسأله که مبارزات مذهبی و سیاسی اعراب

توانست به سادگی در ایران توسعه یابد، به عقیده آقای اشپولر نشان می‌دهد که تا چه اندازه کشور ایران از زمان خلافت علی به بعد در دست عربها مستور گشته بود و دیگر مقاومت مشکلی از طرف ایرانیان وجود نداشت (/ ۷ - ۳۴). با اینهمه وی که خود در ضمن بحث از احوال خوارج به مسأله توافق روح ایرانی با این اعتقاد خوارج که حق خلافت را منحصر به قریش و عرب نمی‌دیدند بر می‌خورد باز می‌گوید که «وقایع مربوط به نهضت‌های آنها در دوران اموی برای ملت ایران اهمیت ناچیزی داشته است» (/ ۳۰۶). حقیقت آنست که خوارج درین دوره به هر حال دور نمای جالبی برای امیدهای سرخوردهٔ موالی عرضه می‌کرده‌اند و اهمیت نقش ایرانی در توسعه نهضت آنها - از جمله در داستان محمد بن عبدالرحمن بن اشعث در حال حاضر هنوز محتاج بررسی است چنانکه نقش تشیع هم که خیلی پیش از مذهب خوارج بانفکر ایرانی سازگاری داشت در جریان نهضت‌های ضداموی، از عهد مختار تا ابومسلم، چشم‌اندازهای دلنوازی به ایرانی‌های ناخرسند ارائه می‌کرده است. البته نهضت‌های عمدهٔ ضد عرب درین دوره غالباً بین این دو قطب شیعه و خوارج رهبری می‌شده است ولیکن تمام نهضت ضد عرب در ایران دورهٔ اموی منحصر به چنین

ارتباط با شیعه و خوارج نبوده است و نهضت‌هایی که از آنجمله در اصطخر و ری و هرات درین روزگاران گه‌گاه روی می‌داد هر چند به قول مؤلف (/ ۳۷) اقدامات از هم - گسیخته‌ئی بیش نبود اما باز حاکی از پیدایش فکر عکس‌العمل بود و نمی‌توان آنها را بی‌اهمیت تلقی کرد.

جالب آنست که نقش خراسانیه هم در نهضت عباسیان که منجر به سقوط خلافت اموی شد در نزد اشپولر به هیچوجه به «تظاهرات آگاهانه و مبتکرانهٔ روح ایرانی» ارتباط ندارد و با اینحال وی تصدیق می‌کند که باز «... این حقیقت که خراسانیان پیش از دیگران در برابر این تبلیغات گشاده‌روئی نشان می‌دادند دلیل برین بود که حتماً هدف این تبلیغات با خواسته‌های ایرانیان از همان آغاز مطابقت داشته است» (/ ۵۸). این هدف در نظر آقای اشپولر عبارت بوده است از «سرتگون ساختن سلطهٔ دنیوی و غیردینی امویان و بر سر کار آوردن خاندان پیغمبربعنوان تنها خاندان برحق» (/ ۵۹). با اینهمه تمام عناصری که با ابومسلم به نوعی همکاری کرده‌اند به هیچوجه پای‌بند به همین یک هدف نبوده‌اند. سیمای ابومسلم هم در تصویری که اشپولر از آن طرح می‌کند خطوط اصلی ایرانی خود را تا حدی از دست می‌دهد ولیکن بررغم این طرز تلقی

وی، همین نکته که قتل ناجوانمردانهٔ این سردار سیاه جامگان بهانهٔ نهضت‌هایی مثل قیام سنبادگیر، استاسیس، و منقح شد خود نشان آنست که هدف ابومسلم نمی‌توانسته است امری باشد که تحقق آن فقط وقتی امکان‌پذیر باشد که «دیگر ملیت ملاک تشخیص نباشد» (/ ۷۶). معهدا شکست نهائی این نهضت‌ها چنانکه اشپولر می‌گوید (/ ۸۷) بعدها این نکته را به ایرانی‌های خراسان نشان داد که سلطهٔ عباسیان را هم نمی‌توان با زور و ازگون کرد و همین نکته‌است که سترانقیاد ظاهری طاهریان و سامانیان را نسبت به خلفا نشان می‌دهد و ظاهراً تاحدی به همین سبب بود که طاهریان در دفع قیام مازیار و بابک هم با خلیفه همداستانی کرده‌اند.

البته توفیق نقشهٔ طاهریان را در دنبال شکست قیام‌های متعددی که پیش از آن در خراسان روی داد، اشپولر اینگونه توجیه می‌کند که خلیفه در این ایام و حتی قدری بیشتر دریافته بوده که دیگر نمی‌توان ایران را از بغداد اداره کرد. به علاوه در آن اوضاع استقلال ایران نیز که قیام‌های گذشته نتوانسته بود آن را تحقق بخشد به عقیدهٔ آقای اشپولر فقط به دست طبقات عالی‌ای ممکن بود که دارای وضع ثابت سیاسی باشند (/ ۱۰۰). به این توجیه آقای اشپولر بی‌تردید باید این نکته را هم افزود که خلافت بغداد مقارن

این سالها خویشتن را در مغرب نیز مثل مشرق عرصه تهدید می‌یافت به علاوه در این هنگام جنبش‌هایی که در خراسان و طبرستان روی می‌داد بیش از گذشته با خود آگاهی ملی توأم بود، چنانکه در قیاس با نهضت صفاریان، نهضت سپیدجامگان فقط یک جنبش محلی به‌شمار می‌آمد. معهداً رابطه طاهریان با خلافت بغداد خراسان را که دیگر بعد از تجربه ابومسلم ممکن نبود محکوم بیگانه بماند طوری از خلافت جدا کرد که امارت سامانیان و غزنویان هم در نظر بغداد به منزله رهایی خلیفه از یک مسئولیت تعهدناپذیر تلقی شد. اما این رابطه اسمی با بغداد، که هنوز عنوان امارت مطلقه خلیفه را برای وی حفظ می‌کرد، مانع از آن نشد که یک رشته قیام‌های دیگر، که هدف آنها مبارزه علنی با خلافت باشد، در ایران به ثمر رسد و منتهی شود به تأسیس سلسله‌های صفاریان، زیاریان، و آل بویه.

بدینگونه در دنبال قیام «آرام» طاهریان آن چیزی که آقای اشپولر «رجعت سیاسی» ملت ایران می‌داند (/ ۱۰۲) شروع شد و البته چون دگرگونی که با این «رجعت» همراه بود نه مولود قیام‌های خونین بلکه در واقع حاصل نوعی انقلاب اداری به‌شمار می‌آمد در آنچه به‌عناوین مربوط است هیچگونه تحولی ضرورت نیافت؛ حتی سامانیان که در دنبال طاهریان نقش آنها را ادامه

دادند و میراث «ایرانیّت» را نیز احیا نمودند برای این کار خود را مجبور ندیدند که با اسلام قطع رابطه یا حتی کشمکش کنند. چنانکه فرمانروایان ترک (= غزنویان) هم که از لحاظ اداری و سیاسی وارث نقش سامانیان شدند در عین تعصب مسلمانی و با وجود بی‌علاقگی به «ایرانیّت» هرگز از نفوذ آن بیرون نرفتند.

با روی کار آمدن طاهریان تاریخ ایران باز از ابهام و آشفتگی ناشی از سقوط ساسانیان خارج شد و دوران «دو قرن سکوت» که تصادفاً آقای اشپولر هم از آن به «سکوت دو سست ساله منابع» (/ ۱۰۳) تعبیر می‌کند پایان یافت چنانکه تاریخ بعد از طاهریان تا روی کار آمدن سلجوقیان هم که در کتاب حاضر مطرح بحث هست ابهام ادوار مربوط به «دو قرن سکوت» را ندارد و بررسی آن بادشواریه‌ای بسیار موجه نیست.

باری سامانیان و در دنبال آنها غزنویان در عین آنکه فرهنگ ایرانی را ترویج کردند اسلام و خلافت را هم مانعی برای ایرانیت، که خودشان خواه ناخواه تحت نفوذ آن بودند، نیافتند و بهمین جهت کوشیدند در مجاورت مرزهای اسلام ادیان بودائی، مانوی، عیسوی را هم از میدان بدرکنند و اسلام را جایگزین آنها سازند (/ ۱۱۸). بدینگونه وظیفه ایران به عنوان

حافظ و نگهبان فرهنگ از همان آغاز «جریان اسلامی شدن ایران» همراه با نوعی خودآگاهی صورت گرفت و اگر آقای اشپولر تاریخ این ادوار را بیشتر، از لحاظ فرهنگ و تمدن، بررسی می‌کند در واقع شیوه‌ای را پیش می‌گیرد که تحقیق اوضاع این ادوار بی‌آن شیوه ممکن نیست. از جمله وقتی صحبت از جریان اسلامی شدن ایران در میان می‌آید اشپولر به این نتیجه جالب می‌رسد که درین جریان بالنسبه بطئی، قوم ایرانی توانست این مایه تأثیر داشته باشد که به وسیله وی «اسلام از چهارچوبه یک مذهب ملی عربی تجاوز نموده و جنبه یک دین جهانی بیابد» (۲۳۹). اما اهمیت نقش جالبی که قوم ایرانی در دنبال این جریان و در حفظ و اشاعه فرهنگ اسلامی بعده داشت درین نکته بود که وقتی با اتمام «فتوح» ایران وارد دنیای اسلامی شد، ایرانی توانست «در جریان اسلامی شدن» خویش شخصیت و تمایز خود را حفظ کند و به قول اشپولر «هستی خود را بعنوان جامعه‌ای که نگهدار زبان مستقل و ویژه خویش است اثبات نماید» (/ ۴۱۰).

در محیطی که با وجود قبول اسلام یک ورطه «تُرادی» بین موالی و اعراب وجود داشت البته نه تجلی فکر شعوبیت باید مایه تعجب باشد و نه وجود کسانی امثال مرداویج زیاری که هنوز سودای «برقراری

مجدد يك دولت ایرانی» را درس پیروند (/ ۴۲۶). معهدا در برخورد با ترکمانان سلجوقی هم مثل برخورد با اعراب چیزی که به عنوان ویژگی قومی چیزی که در ورای تمام فعالیت‌های اداری و سیاسی خراسانی‌ها جلوه داشت علاقه به فرهنگ ایرانی بود که مجلد حاضر کتاب، فقط بخشی از پژوهش‌های آقای اشپولر را در باب آن عرضه می‌کند و مخصوصاً در آنچه مربوط به فرهنگ و تمدن و شؤون اجتماعی و اداری است هنوز باید منتظر دنباله ترجمه بود.

در متن کتاب برغم دقت و باریک‌اندیشی مؤلف پاره‌ای مسامحات هست که به استقصای دقیق می‌آرزد و این کاری است که در یادداشت حاضر مورد نظر نیست. با اینهمه پاره‌ای از این مسامحات مربوط به ماخذ است که یا منقولات مؤلف از آنها به درست نقل نشده است و یا در استنباط و استفاده مطالب از آنها «سوء تفاهم» پیش آمده است. از جمله در صفحه ۲۵۸ کتاب حاضر به نقل از «تاریخ سیستان» صحبت از «امیر نصرت آباد» است که لشکریان سبکتکین را با پول و با ادعای اینکه رئیس آنان زندیق است تحت تأثیر قرارداد، این اشتباه مؤلف (مقایسه شود با متن آلمانی / ۱۴۳)، از اشتباه در فهم متن حاصل شده است چون نه نام نصرت آباد در «تاریخ سیستان»

هست و نه از متن «تاریخ سیستان» چنین نکته‌ای را در باب سبکتکین می‌توان استنباط کرد. همچنین در صفحه ۳۲۴ کتاب مؤلف ائمه شیعه را به مناسبت ازدواج امام حسین یا شهبانوئی از خاندان یزدگرد، قوم‌الطرفین (متن آلمانی / ۱۷۸):

Qaum At — Tarafain

می‌خواند، به جای کریم‌الطرفین که اشتباه در نقل مؤلف است و در شیرازنامه زرکوب هم که ماخذ او است این اشتباه وجود ندارد. در صفحه ۳۱۱ (حاشیه ۶) هم به استناد «تاریخ طبرستان» ابن اسفندیار ادعا می‌کند که «حسن بن زید نیز مثل اهل سنت قابل به قدم قرآن بود» و این دعوی درست نیست؛ نه فقط به این سبب که زید به درین گونه مسائل طریقه معتزله را که عبارت از اعتقاد به مخلوق بودن قرآن است داشته‌اند و ارتباط آنها با عقاید معتزله مورد اتفاق است (از جمله رجوع شود به Goldzier, I. Vorlesungen über den Islam 235)

بلکه مخصوصاً به این سبب که در این اسفندیار (طبع عباس اقبال / ۲۴۱) که مستند مؤلف است حکایتی هست که نشان می‌دهد حسن بن زید يك بار نزدیک بود اهل يك محله را به این جهت که مطابق عقیده اهل سنت قرآن را غیرمخلوق (=قدیم) پنداشته بودند، ویردبویاری نوشته بودند «القرآن کلام الله غیرمخلوق

و من قال مخلوق فهو کافر» عقوبت کند که از این حکایت شکی در اعتقاد او به مخلوق بودن قرآن، که اعتقاد معتزلی است، نمی‌ماند. همچنین مؤلف در صفحه ۴۲۰ حاشیه ۶ درباره مأمون عباسی خاطر نشان می‌کند که «شاید دلیلی بر اینکه وی نیز به فارسی مسلط بوده است بتواند این امر باشد که در مرو قصیده‌ای به زبان فارسی به او تقدیم گشته است.» این دعوی نیز مبنی بر مسامحه است چون قصیده‌ای که وی تقدیم شدنش را به وی دلیل فارسی دانستن مأمون می‌داند قصیده‌ای است که منسوب به ابوالعباس مروزی است و معمول بودنش را امروز مسلم می‌دانند.

وجود این گونه مسامحات که در اصل کتاب گه گاه به چشم می‌خورد البته قابل تأسف است اما محاسن و مزایای کتاب آن اندازه هست که می‌تواند عذرخواه این خرده مسامحات باشد به علاوه در کتابی که این اندازه تفصیل این گونه اشتباهات نمی‌تواند اجتناب ناپذیر باشد این قدر هست که درباره قضاوت‌های کلی نویسنده هم که می‌بایست بر جزئیات درست مبتنی باشد خواننده را به احتیاط وامی‌دارد و از اعتماد کلی که «غرب زدگی» بر بعضی اذهان امروزی‌نگان القاء می‌کند باز می‌دارد.

ترجمه کتاب که بخش عمده آن را هنوز باید مشتاقانه چشم‌براه

مکرفی

بود بی شک کاری دشوار و جانکاه بوده است که کثرت نام‌ها، غرابت ضبط و تلفظ آنها، پیچیدگی حوادث مورد بحث، و دوری آنها از آنچه معمول عصر ما است، یادداشتها و زیرنویسهای طولانی و همراه با نام‌های مهجور، انشاء دقیق و سنگین مؤلف و عبارات دراز تو در توی آلمانی این دشواری کار مترجم را تا حدی تبیین می‌کند مع هذا وقتی مترجم دوست و همکار مؤلف کتاب است و در فهم مقصود وی نیز اگر با اشکالی مواجه شود می‌تواند با او در میان بگذارد جایی برای تأمل در صحت و دقت ترجمه نمی‌ماند و اگر مواردی هم هست که شاید خواننده با مترجم همدانستان نباشد هم ممکن هست اختلاف ناشی از تفاوت سلیقه باشد و هم مربوط باشد به این نکته که مبنای کار مترجم با نسخه چاپی متداول آلمانی شاید بعضی تفاوتها داشته باشد. با این همه در کاری چنین دقیق و سنگین که آقای دکتر فلاطوری با حداکثر شوق و همت تعهد کرده است اگر در نقل بعضی نام‌ها اشتباهائی روی داده باشد و از جمله قضایی به جای قضایی (نظری به منابع / ۱۷)، این وضع به جای این واضح (ایضاً / ۲۹)، محمود بن ابراهیم به جای محمد بن ابراهیم (ایضاً / ۳۲)، این رستم به جای این رسته (ایضاً / ۴۰)، اجندین به جای اجنادین (۷ / ۷)، فجاجه به جای فجاجه (ایضاً / ۳۲)، کاش به جای کش (۷۸)، رفیع ابن لیث به جای رافع بن لیث (۹۱ و ۹۲)، بغه کبیر به جای بغای کبیر (۱۶۰)، شاه اسمعیل سامانی به جای (امیر) اسمعیل سامانی (۲۵۹)، صهب السبال به جای صهب السبال (۴۱۳)، صحب جمع اصحب به جای صهب جمع اصهب (۴۱۴ - ۴۱۳)، الرادوجانی به جای الرادویانی (۴۲۷ ح)، گرگان به جای گوران (۴۳۶) آمده باشد بروی که خود بیشتر اهل فلسفه است و کمتر با تاریخ سروکار دارد چندان جای ملامت نیست. شاید ناشر که این سلسله کتابهای ایرانیشناسی «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» را «زیر نظر» دارد اگر توجه بیشتری می‌ورزید به آسانی می‌توانست کتاب را از این گونه مسامحات دور نگهدارد. در هر حال، اکنون باید چشم به راه دنباله کار آقای فلاطوری بود که بیشک اینگونه لغزش‌های جزئی را تدارک خواهد کرد و باید از ایشان بخاطر دقت و همت ارزنده‌ای که در نقل این کتاب گرانمایه به زبان فارسی می‌ذول داشته‌اند سپاس داشت.

اردیبهشت ماه ۱۳۵۲

عبدالحسین زرین کوب

قهرمان در تاریخ

نوشته سیدنی هوک

ترجمه ۱. آزاده

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۳۹ ص.

قیمت ۲۴۰ ریال

تعیین ارزش مکانی شخصیت‌های بزرگ در رویدادهای تاریخی، از ادوار کهن تا کنون فیلسوفان تاریخ و مورخان را به خود مشغول داشته است. «قهرمان در تاریخ» سیدنی هوک در این میان یکی از خواندنی‌ترین و بحث‌انگیزترین کوششها است.

برای روشن کردن مسأله؛ گرچه او نیز، مانند همه آن اندیشمندانی که در این رهگذر گام نهاده‌اند - از جمله انگلس، پلخائف، تروتسکی، دویچر، پوپر، کار - پاسخی قطعی به پرسشهایی نمی‌دهد که همواره مطرح بوده است.

ناراستا بودن پرسشها نه از این روست که فیلسوفان تاریخ مسأله را چنان که باید نکاویده‌اند، بلکه بدین